

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۷

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال هجدهم، شماره ۷۱، بهار ۱۴۰۱

DOR: [20.1001.1.20080514.1401.18.71.14.7](https://doi.org/10.20080/514.1401.18.71.14.7)

بررسی عرفان اجتماعی در اندیشه‌های هنری شفیعی کدکنی و جورج لوکاچ

اکرم قرقره‌چی^۱

شهریار حسن‌زاده^۲

ناصر ناصری^۳

چکیده

عرفان اجتماعی، عرفانی است که به جامعه با سه عنصر هدایت، تربیت و ولایت می‌نگرد و دارای مراتب مختلفی است که عبارتند از: ۱- عقلانیت ۲- معنویت ۳- حریت ۴- عدالت. عارف براساس عناصر سه‌گانه هدایت، تربیت و ولایت باید جامعه را به سوی عاقل‌شدن، معنوی‌گشتن (آزادگی یا آزادی درونی)، آزادی بیرونی (آزادی اجتماعی) و آنگاه عدالت اجتماعی در ابعاد مختلف حرکت دهد و این امر در مرتبه حناقلی رشد عقلی و معنوی جامعه امکان‌پذیر خواهد بود. براساس اندیشه‌های لوکاچ انسان با بازگشت به ارزش‌های اصیل و معنوی می‌تواند روح سرگشته و نیازمند خود را سیراب کند و لذت و رضایت را در مفاهیم ماورایی و الهی مانند یاری‌کردن دیگران، مهرورزی و نوع‌دوستی فراهم کند. شفیعی کدکنی نیز از شاعران پیش‌تاز در عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی است که با دغدغه‌های انسانی و با احساس مسئولیت درباب وطن، مردم و جامعه عصر خویش، در اشعار خود چهره‌ای بارز دارد. وی آرمان‌های خود را با بهره‌گیری از عناصر طبیعی و استفاده از زبانی نمادین مطرح می‌کند و از عشق و انسانیت و آزادگی و معرفت سخن می‌گوید جورج لوکاچ هم خودآگاهی اخلاقی را چیزی جز فداکاری نمی‌داند و برای رسیدن به هدف‌های اجتماعی، به تشریح راه‌ها و نظریه‌هایی می‌پردازد که سرانجام آن به ایجاد نظم تعیین شده در جامعه منجر شود، نظمی که در آن، عصر وابستگی اقتصادی، که سبب تنزل کرامت انسانی می‌شود به پایان می‌رسد. این مقاله با این هدف، اندیشه و گفته‌های هنری آنان را بررسی کرده است.

کلیدواژه‌ها:

جورج لوکاچ، شفیعی کدکنی، عرفان اجتماعی، اندیشه‌های هنری.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. (برگرفته از رساله دکتری)

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران. نویسنده مسئول:

sha_hasanzadeh@yahoo.com

^۳ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

پیشگفتار

کلمه عرفان در فرهنگ و اندیشه هنری بار معنایی خاصی دارد، باتوجه‌به آثاری که لوکاچ و شفیع‌ی کدکنی در جهت سلامت اجتماعی و تعریف اجتماع شاخص دارند بررسی اندیشه‌های هر دو اندیشمند در شناخت راه روشن باید در آموزه‌های فکری آنان حقیقتی را آشکار سازد که برای آن هر دو اندیشمند سترگ انجام داده‌اند تا معنی و مفهوم جایگاه اجتماعی تبیین گردد. از این منظر عرفان اجتماعی به مسائل گوناگون اجتماعی (سیاست، اقتصاد، آموزش و پرورش در ابعاد علمی و عملی) توجه دارد و یکی از پایه‌های سلوک در عرفان اجتماعی خدمت به خلق برای رضای خالق و گره‌گشایی از مشکلات جامعه است.

شفیع‌ی کدکنی از دلبسته‌ترین شاعران به آموزه‌های عرفانی و اجتماعی و پشتوانه فرهنگی این سرزمین است و هیچ شعری از او را نمی‌توان سراغ گرفت که در پشت آن، این مبانی ارزشمند نباشد. وی نه تنها در شدت بهره‌مندی از مبانی عرفان در جریان شعر معاصر، چهره‌ای بی‌نظیر است که در کیفیت بهره‌مندی از این مبانی نیز ویژگی‌های خاص خودش را دارد. بدون تردید لوکاچ نیز اندیشه‌ور جهانی در حوزه نظریه‌های اجتماعی است.

اهداف تحقیق

در بیان و تبیین عرفان اجتماعی با پرسش‌هایی بنیادین مواجه هستیم که لازم است پاسخ آن‌ها را یافته و عرفان اجتماعی را در دوره تکوین تمدن نوین اسلامی به گفتمان و مطالبه اساسی اصحاب معرفت و اهالی سیاست و اجتماع قرار دهیم. در این مقاله نگارنده بر آن است که به پرسش‌های زیر پاسخ دهد: ۱- عرفان اجتماعی و گفتمان اصلی و حاکم بر آن چیست؟ ۲- عرفان اجتماعی دارای چه مؤلفه و عناصر و شاخصه‌هایی بوده و در مبانی جامعه‌شناختی چگونه است؟

پیشینه تحقیق

در زمینه عرفان اجتماعی لوکاچ و شفیع‌ی کدکنی، تاکنون تحقیقی صورت پذیرفته است. اما درباره عرفان اجتماعی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

نگرش جامعه‌شناختی به زمینه‌های اجتماعی پیدایش عرفان و تصوف و نقش آن در تحولات تاریخی اجتماعی ایران (قدیمی، ۱۳۸۶)
بحث عرفان اجتماعی (مطهری، ۱۳۷۴)

ضرورت و اهمیت تحقیق

در مقاله حاضر به بررسی دیدگاه‌های لوكاچ و شفيعی کدکنی درباره عرفان اجتماعی، پرداخته خواهد شد. مقایسه تعریف و تلقی آن‌ها از عرفان اجتماعی چه بوده است. از آنجاکه در ادبیات تطبیقی ارتباطات فرهنگی ملل و بررسی سرچشمه اندیشه‌های اجتماعی برای بهره‌مندی از زندگی ایده‌آل مورد توجه واقع شده است، پژوهش در این مسئله به اهمیت موضوع دلالت دارد.

بحث و بررسی

انسان همواره در عرق‌ریزان کشمکش میان زمین و آسمان، روح و جسم، ماده و معنا وابستگی و وابستگی و ... قرار دارد و هنر و لطیفه خلقت او این است که بتواند بر مداری حرکت کند که نه جذب مطلق هر کدام از دو سوی این معادله شود و نه از هیچ کدام به کلی بگریزد؛ البته راه کمال انسانی او این است که این مدار در نهایت با غلبه نسبی روح شکل گیرد.

جورج لوكاچ

«کئورگ یا گئورگی، لوكاچ، فیلسوف مارکسیست و منتقد ادبی مجارستانی، استاد زیباشناسی و فلسفه فرهنگ در دانشگاه بوداپست (۱۹۴۵ تا ۱۹۶۵) در سال ۱۸۸۵ میلادی در خانواده‌ای ثروتمند و ممتاز چشم به جهان گشود. فعال انقلابی مجارستانی نه از آن گونه متنفرگرایانی است که چون هم‌تایان فیلسوف خود، کانت، فیشته، شلینگ و هگل عمر خود را به آرامش و سایه‌نشینی و خلوت در گوشه دنج کتابخانه‌ها و محافل علمی و ادبی گذرانده و فارغ از غوغای دنیای بیرون وقت خود را صرف پژوهش و تحقیق ادبی و فلسفی و سیاسی کرده‌باشد. لوكاچ همواره در کوران بحرانی‌ترین رویدادهای حیات بشری در سده بیستم درگیر مستقیم بود و از اینرو نه تنها زندگی او را نمی‌توان بی‌حادثه، سراسر است، هموار و یکپارچه شمرد، بلکه پیوسته دست‌خوش خطرآمیزترین تندبادها بود، لوكاچ در عمر نسبتاً طولانی (۱۸۸۵-۱۹۷۱) خود شاهد چندین انقلاب بزرگ و ده‌ها شورش، دو جنگ بزرگ جهانی، چند جنگ داخلی و تصفیه‌های خونین درون حزبی بود. از این‌رو در مرحله‌بندی زندگی لوكاچ نباید تأثیر این رویدادها را در آثار او نادیده گرفت.» (لوكاچ، ۱۳۸۶: ۱)

«در زندگی فکری لوكاچ به سه مرحله متمایز برمی‌خوریم:

مرحله نخست؛ دوره‌ای است که لوکاج به تأثیر محیط فکری امپراطوری اتریش - هنگری در حلقه هنرمندان و فیلسوفان «گروه هشت» سخت تحت تأثیر سنت سترگ ایده‌آلیسم آلمانی است و با بزرگانی چون گئورگ زیمل، ماکس وبر و ارنست بلوخ محشور است. آثار این دوره لوکاج تاریخ تکامل درام مدرن، روح و فرم، فرهنگ زیبایی شناسی، فلسفه هایدلبرگی هنر و به‌ویژه نظریه رمان است. لوکاج در واپسین سال‌های ۱۹۱۹ به حزب کمونیست می‌پیوندد. در همین سال‌هاست که به تأثیر از آثار کوسنیدیکالیسم تاریخ و آگاهی طبقاتی را می‌نویسد. تأکید لوکاج بر عنصر ذهنی، دوری از عینیت باوری خشک، علم‌گرایی پوزیتیویستی و ماتریالیسم مکانیکی است.

دوره دوم؛ لوکاج از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۵ از کار سیاسی کناره‌می‌گیرد و از آن جا که در حوزه فلسفه نیز موردحمله بوده‌است بار دیگر به حوزه نقد و تحقیق ادبی رومی‌آورد. حاصل این دوره مطالعاتی در رئالیسم اروپایی، گونه و عصرش، رمان تاریخی و مقاله‌هایی درباره توماس مان است.

دوره سوم؛ (۱۹۵۰-۱۹۵۶) معنای رئالیسم معاصر و تباهی عقل است. اولی مجموعه‌ای در نقد توماس مان، کافکا، بکت و مدرنیسم در ادبیات است و دومی حمله‌ای خردکننده به تأثیر مخرب نیچه بر عالم سیاست و تفکر در یک‌صد سال اخیر.

لوکاج در ۱۹۵۶ بار دیگر به سیاست بازمی‌گردد و وزیر فرهنگ دولت مستعجل ایمره‌ناگی می‌شود. اما با سرکوب انقلاب مجارستان و دخالت ارتش شوروی دولت ناگی سقوط می‌کند، لوکاج از کار برکنار و به رومانی تبعیدمی‌شود و به زندان می‌افتد. از این پس لوکاج گریبان خود را از چنبره دگماتیسم مصلحت‌آمیز حزبی می‌رهاند و کار آزادانه فکری را از سرمی‌گیرد. زیبایی‌شناسی، هستی‌شناسی وجود اجتماعی و کتاب ناتمام او در اخلاق به این دوره تعلق می‌گیرد. لوکاج همواره در برابر مدرنیسم در هنر و ادبیات به دفاع از رئالیسم (رئالیسم انتقادی و نه رئالیسم اجتماعی) برمی‌خیزد و خلاف آثار نخستین خود (مثلاً تاریخ و آگاهی طبقاتی) در آثار میانی و پایانی خود به تز «بازتاب» در نظریه شناخت رومی‌آورد و واقعیت را یگانه معیار صحت و درستی تفکر و آگاهی می‌داند.» (معصوم‌بیگی، ۱۳۸۶: ۳-۲)

شفیعی کدکنی

«محمد رضا شفیعی کدکنی - شاعر، ادیب، محقق، استاد و نظریه‌پرداز برجسته - در مهرماه ۱۳۱۸ در کدکن نیشابور به دنیا آمد. شفیعی تحصیل را از خانه و مکتب‌خانه آغاز کرد. شفیعی پس از طی مقدمات وارد مدارس سنتی خراسان گشت و با شرکت در محضر درس ادیب نیشابوری دوم، میرزا هاشم قزوینی، آیت‌الله میلانی و برخی دیگر از علمای نامدار به تحصیل علوم حوزوی از قبیل فقه، اصول، منطق و ادبیات عرب پرداخت - علی‌اکبر فیاض، احمدعلی رجایی بخارایی و غلامحسین یوسفی از اساتید او در دانشگاه به‌شمار می‌رفتند. پس از اتمام تحصیلات در مشهد برای طی مدارج بالاتر به تهران

آمد وارد دانشگاه تهران شد. حضور در دانشگاه تهران موجب گشت که ارتباط او با جریان‌های نوگرایی شعر و ادب گسترده‌تر شود. وی در اثر معروف خود به نام «زبان شعر در نثر صوفیه» به تبیین مبانی عرفان و تصوف پرداخته است.» (عظیمی، ۱۳۸۷: ۷۷)

شفیعی با بررسی ویژگی‌های فرمی زبان، در تعریف و تحلیل تصوف گرایشی فرمالیستی دارد. از همین رو برای مشخص کردن معیارهای زبانی، بر عناصری تأکیدی کند که در بررسی‌های هنری و ادبی مورد توجه قرارگیرد. عناصری چون تخیل رمز عاطفه چندمعنایی. (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۷۹) «مؤلفه دوم در تلقی استاد شفیعی، تجربه عرفانی هنری است. تجربه عرفانی در تعاریف تصوف، بیشتر به اموری چون آگاهی یا معرفت حضوری و متعلق این آگاهی و معرفت تکیه دارد.» (موحیدیان- عطار، ۱۳۸۸: ۳۸۷ - ۴۹۰)

ولی استاد شفیعی از مؤلفه تجربه عرفانی بیشتر برای پیوند دادن زبان و عرفان سودجسته، زبان را برآمده از تجربه درونی صوفی توصیف میکند. این نکته بیانگر رگه‌هایی از نگاه دیگرگونه وی در تبیین خلاقیت هنری است براساس این دیدگاه زبان خلاق صوفی بر وجود حال یا تجربه‌ای پیشین دلالت دارد نکته‌ای است که شفیعی در بررسی زبان و تصاویر شعری نیز بر آن پای می‌فشارد. (ر.ک: شفیعی- کدکنی، ۱۳۷۵: ۲۰-۲۲)

در نظریه استاد شفیعی کدکنی؛ «با تلقی ناسازگار از فرمالیسم و رمانتیسم مواجهیم به عبارت دیگر، از سویی با نگاه فرمگرا و از سویی دیگر با نگاهی انسان‌گرا به توصیف عرفان می‌پردازد. در این نگاه از سویی زبان با معیارهای فرمالیستی، تکنیکی و فارغ از انگیزه‌های بیرونی سنجیده می‌شود و از سویی- دیگر، زاده تجربه معنوی - هنری دانسته می‌شود.

چیستی عرفان اجتماعی

عرفان اجتماعی، عرفانی است که به جامعه با سه عنصر هدایت تربیت و ولایت می‌نگرد و سالک در فرآیند تعریف و تنظیم ارتباط با خدا، به تعریف و تنظیم ارتباط با اجتماع نیز اهتمام ورزیده و آنگاه به عنوان عارفی که سیر از خلق به سوی حق و از حق در اسمای حق کرده به سیر از حق به سوی خلق با حق می‌کند و سپس سیر در خلق با حق می‌نماید تا نقش هادی، مربی و ولی را ایفا نماید. عرفان اجتماعی، عرفانی است که به مسائل گوناگون اجتماعی (سیاست، اقتصاد، آموزش و پرورش در ابعاد علمی و عملی) توجه دارد و به بیان دیگر با تفسیری عارفانه از جامعه به عنوان تجلی الهی، جامعه را از کثرت به سوی وحدت سوق و سیر می‌دهد.

منطق حاکمه در عرفان اجتماعی، منطق عزلت از جامعه و خلوت‌گزینی محض و رهبانیت صرف نیست و مجالست با مردم، به خصوص محرومین و سیاست‌ورزی و سیاست‌گرایی نیز در آن از اهمیت، منزلت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

جنبه‌های اجتماعی عرفان

رشد و شکوفایی ارزش‌های اخلاقی و انسانی در عرفان اسلامی، بهترین زمینه و راهکار برای حل مسائل بشر در قرن بیست‌ویکم است، ازسوی دیگر مطابقت آنان با ارزش‌های فطری و اعتقادات الهی، یاریگر انسان در آخرین لحظه‌های علم و قدرت و افسردگی و ناامیدی است؛ انسان با بازگشت به ارزش‌های اصیل و معنوی می‌تواند روح سرگشته و نیازمند خود را سیراب‌کند و لذت و رضایت را در مفاهیم ماورایی و الهی مانند یاری‌کردن دیگران، مهرورزی و نوع‌دوستی فراهم‌کند.

مؤلفه‌های اجتماعی عرفان

- الف) خوش‌اخلاقی و تحمل رنج مردمان
- ب) محبت و دلسوزی بر خلق و نوع‌دوستی
- ج) ایثار و بخشش
- د) شخصیت مثبت اجتماعی
- ه) هدایت‌گری و حفظ کرامت انسانی

بررسی مؤلفه‌های لوکاج و شفيعی کدکنی در عرفان اجتماعی

الف) خوش‌اخلاقی و تحمل رنج مردمان

لوکاج می‌گوید: « رئالیست‌های بزرگ چون بالزاک و تولستوی، همیشه صورت نهایی مسئله را با درمیان‌گذاشتن مهمترین و حادثترین مشکلات جامعه طرح‌می‌کنند و آنگاه به دیگر مسائل می‌پردازند؛ نیروی برانگیزندگی آنان به‌عنوان نویسنده همواره از رنج‌های عمیقی مایه‌می‌گیرد که دست‌به‌گریبان مردم زمانه است. همین رنج‌هاست که غایت و جهت عشق و نفرت ایشان را در کار نویسندگی تعیین-می‌کند، در گذار بروز همین عواطف دوگانه است که معلوم‌می‌شود آنان در بینش شاعرانه خود چه می‌بینند و چگونه می‌بینند.

هرآینه، در فرآیند خلق اثر، هرگاه دیدگاه خود آگاه آن‌ها با دنیایی که در دایره دید خویش مشاهده‌می‌کند تضاد پیدا کند، آنچه ظاهر می‌شود جز این نیست که برداشت واقعی آن‌ها از جهان تنها به‌طور سطحی در دیدگاه و ژرفنای جهان‌بینی ایشان جای‌گرفته‌است و تنها در هستی و سرگذشت قهرمانان‌شان است که پیوند استوار آنان با مسائل بزرگ دوران و همدردی با مصائب مردمان بیان‌سزای خود را پیدا تواند کرد. (لوکاج، ۱۳۷۳: ۱۵)

درواقع عرفا، افکار و کردار خویش را با عصا مه‌ر و محبت درآمیخته‌اند. آنان که در سایل تعالیم نبوی، دارای روحی الهی و افکاری جهانی شده‌اند، همواره طالب شادی و خرسندی مردمان هستند.

آنان بر این باورند که تحمل رنج و سختی‌های مردم، باعث تعالی روح و پاکی نفس است. از دیگر فروع این بخش تعلیم عشق و محبت را می‌توان نام برد. آنان بر این باورند که آنچه شناخت حقیقت عالم و معرفت خدا را ممکن می‌سازد، عشق است و هرگاه عشق و محبت در دل آدمی قوت گرفت و راسخ شد و انسان دریافت که خلق نیز مظهر وجود او هستند، همه را دوست می‌دارد و نسبت به همه عشق می‌ورزد.

«عارف عاشقی است که خداوند چشم و دل و دست اوست. بی‌نیازی نفس، وجودش را سرشار از عشق و محبت کرده است. او خطابخش است، زیرا نفسش بزرگ‌تر از آن است که با مشاهده لغزش‌های بشری تأثیرپذیرد و بدرفتاری کند. او کینه‌ها را از یاد می‌برد، زیرا دلش سرگرم حق است.» (یثربی، ۱۳۸۶: ۲۰۲)

شفيعی نیز در اظهار همدردی و تحمل رنج مردمان می‌سراید: «ما در صف گدایان / خرمن خرمن گرسنگی و فقر / از مرز کرامت این عیسی صلیب ندیده / با داس هر هلال درویدیم.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۸۷)

ب) محبت و دلسوزی بر خلق و نوع دوستی

- «رنالیست‌های بزرگ راستین نه تنها این را تشخیص می‌دادند و موقعیت را ترسیم می‌کردند، بلکه کاری فزونتر هم انجام می‌دادند و آن را مقتضی و لازمه جامعه انسانی منظور می‌داشتند، آن‌ها می‌دانستند که این دگرديسی واقعیت عینی (که البته خود دارای علل اجتماعی است) و این تفکیک تمامیت شخصیت انسانی به دو بخش خصوصی و عمومی مخدوش کردن گوهر آدمی است. از این رو، نه تنها به عنوان نقاش واقعیت اعتراض می‌کردند، بلکه همچنان به عنوان یک انسان دوست علیه این افسانه پرداخته جامعه سرمایه‌داری معترض بودند، هرچند این افسانه در روند طبیعی خود ناگزیر آثاری سطحی برجای می‌گذاشت. اما از آنجاکه به عنوان نویسنده، اینان عمیق‌تر کاوش می‌کردند تا قهرمان واقعی انسان‌ها را بیابند، ناگزیر می‌بایست تراژدی بزرگ تمامیت شخصیت آدمی را از اعماق بیرون-کشند و در برابر چشمان جامعه جدید، نگاه‌دارند.» (لوکاچ، ۱۳۷۳: ۱۲) «گرفتن آینه در روی طبیعت» و به برکت همین تصویر بازتابیده است که این نویسندگان در مسیر تکامل بشریت و پیروزی اصول انسان دوستی سهم گشته‌اند. آن‌هم در جامعه‌ای سرشار از تضاد در سرشت خود، که از یک سو آرمان تمامیت شخصیت انسانی را پدید می‌آورد و از دیگر سو آن را در عمل، درهم فرومی‌کوبد.» (همان: ۱۷-۱۶)

- دلسوزی و مهربانی بر خلق و نوع دوستی، عالی‌ترین درون‌مایه عرفان اسلامی است که موجب بی‌ارزشی منافع انسان و طمع مادی او می‌شود، در این هنگام من انسانی به نوعی جلوه الهی می‌یابد، همان‌گونه که علامه جعفری می‌گوید: «در عرفان مثبت، نفی من، به هیچ وجه معنایی ندارد؛ بلکه آنچه

واقعیت دارد این است که من آدمی به سبب خوگرفتن به اخلاق الله و ادب شدن به آداب الله به مرحله‌ای از کمال می‌تواند برسد که مانند شعاعی از اشعه نور الهی گردد.» (جعفری، ۱۳۷۱: ۸)

م. سرشک بی‌آنکه لاف از تعهد بزند، از متعهدترین شاعران معاصر ماست. آینه دل او چنان پاک است که آه برنیامده ناروایدگان و غبار تازندگی نارواکاران بی‌درنگ آن را تار می‌کند. چشمان او بر واقعه‌های زمانه باز است و سخت متأثر از آن‌ها، مردم را دوست می‌دارد و آرمان‌هاشان را، و سستی-هاشان را می‌بیند و شجاعت‌هایشان را و هم‌آواز آن‌هاست و ترجمان احساس‌ها و اندیشه‌هاشان. وی در توصیف شهر خود می‌سراید:

«در هر محله نیم‌زبانی و لهجه‌ای / یک‌سو غریب شادی و یک‌سوی ضجه‌ای / از سنگر ستیزه یزدان
و اهرمن / تیریک و تسلیت را آورده بهر من / ... / رانده است حکم، آنجا بسیار سال و ماه / در یک
محله خان و در یک محله شاه.» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۱)

«ای کاش آدمی وطنش را / مثل بنفشه‌ها / (در جعبه‌های خاک) یک‌روز می‌توانست، همراه
خویشتن ببرد هرکجا که می‌خواست / در روشنای باران / در آفتاب پاک.» (همان: ۱۶۹)

«زبان در این‌گونه شعرها زبان مه‌آلود و از سایه به روشن و از روشن به سایه، گریز رندانه حافظ را
یاد می‌آورد که رندانه می‌تازد، رندانه» (عباسی، ۱۳۸۷: ۸۲)

«من و تو لحظه‌به‌لحظه / کنار پنجره‌مان / بدین سیاهی ملموس / خوی‌گر شده‌ایم / کسیچه می‌داند
/ که بیرون چه می‌رود / در باد» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۰۳)

ج) ایثار و بخشش

«امروز در جهان اشتیاق عمومی برای ادبیاتی وجود دارد که بتواند با شعاع خود عمیقاً در جنگل
درهم آشفته زمان ما نفوذ کند. ادبیات بزرگ رنالیست می‌تواند نقش مهمی، در تولد تازه دموکراتیک
کشورها داشته‌باشد. به عقیده لوکاج نگرش نویسندگان روسی نسبت به زندگی و ادبیات نمونه است و
می‌تواند سرمشق باشد، به همین خاطر و نه به دلیل دیگری، واجب است که ارزیابی‌های متداول ارتجاعی
و نادرست از آثار تولستوی از میان برداشته‌شده و در همان حال مبانی انسانی عظمت ادبی او شناخته-
گردد. و آنچه از همه مهم‌تر است نشان‌دادن این واقعیت است که چگونه این عظمت از روح همدلی
انسانی و هنری و حس بخشش نویسنده یا برخی جنبش‌های گسترده روسی پدیدآمده‌است. در این
ارتباط، این مسئله اهمیت کمی دارد که این جنبش مردمی که نویسنده در آن رابطه خود را با مردم
می‌یابد چگونه جنبشی است. تولستوی ریشه‌های خود را در توده‌های روستایی روس می‌یابد و
گورکی در کارگران صنعتی و دهقانان بی‌زمین، برای اینکه هر دوی آن‌ها تا اعماق روح با جنبش‌هایی
آمیخته‌اند که آزادی مردم را می‌جوید و در این راه مبارزه می‌کند. نتیجه چنین رابطه نزدیکی در قلمرو
فرهنگی و ادبی این زمان و هم امروز این است که نویسنده بر انزوای خود چیره می‌شود و از تنزل

خویشتن تاحدّ یک ناظر محض، که جامعه سرمایه‌داری در شرایط کنونی او را به آن سو می‌کشاند، جلوگیری می‌کند.» (لوکاج، ۱۳۷۳: ۲۲)

صوفیان و عارفان با همه مردم سر صلح و آشتی داشتند و تا آنجا که می‌توانستند از کمک و یاری دریغ نمی‌کردند. عارف واقعی همه هستی خود را درعین‌نیاز می‌بخشد؛ در مراحل بعدی، حتی از جان خود نیز می‌گذرد و به قول سهروردی؛ خطاب به نفس می‌گوید: «به دست تو عاریت بوده، ملک به صاحبش رسید، ایثار آن است که حظّ برادران و دوستان را در امور دنیا و آخرت بر خطوط و امور خود تقدیم کنی چنان‌که میان برادران و خویشاوندان و میان دوستان هیچ فرق و تمییز جایز نشمری.» (سهروردی، ۱۳۶۲: ۱۱۳)

«از دیدگاه روان‌کاوان ایثار یکی از مکانیزم‌های دفاعی انسان در برابر خواسته‌های نهاد است که به علاقه اجتماعی منجر می‌شود. هنر و به‌ویژه ادبیات یکی از تجلّی‌گاه‌های اصلی کهن الگوهاست. یکی از شخصیت‌هایی که ملایمات کهن الگوی ایثار در سرگذشت او برجسته است، حلاج است. ایثار با قربانی کردن (شدن) ارتباط نزدیکی دارد و در بسیاری از موارد با آن یکی می‌شود. قربانی کردن در اساطیر گوناگون، هموار با آتش و خاکستر، خون، رویش و تولّد دوباره همراه بوده‌است، پیش‌بینی زمان مرگ و چگونگی کشته‌شدن نیز از دیگر ویژگی‌های کهن الگوی ایثار است. نشانه‌های کهن الگوی ایثار در شخصیت حسین‌بن‌منصور حلاج عبارتند از قربانی شدن برای عقیده‌اش و آزاده‌بودن او - بریدن دست و پاهایش - مالیدن خون به صورتش، سوزاندنش، ریختن خاکسترش در آب و جاودانگی‌ش.» (حسن‌زاده‌نیری و جمشیدی، ۱۳۹۴: ۸۵)

«در آینه دوباره نمایان شد / با ابر گیسوانش در باد / باز آن سرود سرخ انال‌حق / ورد زبان اوست.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۲۷۵)

د) شخصیت مثبت اجتماعی

به عقیده لوکاج، هنرمند واقعی کسی است که اثرش بازتاب واقعی از واقعیات جامعه باشد. وی در مقاله‌اش راجع به دیدگاه خود درباره آثار بالزاک چنین می‌نویسد: «بالزاک نظریاتش را درباره نقش اجتماعی مالکیت بزرگ و وظایف اجتماعی ملاکان بزرگ به‌میان‌آورده‌بود. اما پس از نوشتن این دو رمان آرمانشهری؛ «پزشک روستا» و «کشیش دهکده» در دهقانان است که با نشان‌دادن این‌که چگونه واقعیتهای اجتماعی تمامی چنین آرمان‌شهرهایی را نابود می‌کند و چگونه رویاهایی آنچنانی در برخورد با واقعیت اقتصادی محومی شود، سرانجام به نتیجه درست می‌رسد و غیرواقعی بودن این آثار نخستین را می‌نمایاند. آنچه بالزاک را مردی بزرگ می‌سازد صداقت بی‌شفقت اوست که با آن واقعیت را، حتی اگر برخلاف عقاید و امیدها و آرزوهایش باشد، بیان می‌کند، اگر او موفق می‌شد که خود را فریب‌دهد، اگر تخیلات آرمان‌شهری خود را به‌سان حقیقت می‌پذیرفت و آرزوهای شخصی خود را

به سان حقیقت ارائه می‌داد، اکنون دیگر سزاوار اعتنا نبود و بحق، همچون عده بی‌شماری از رساله- نویسان طرفدار سلطنت موروثی و ستایشگران فنودالیسم، که معاصران وی بودند، فراموش می‌شد.» (لوکاچ، ۱۳۷۳: ۲۶)

- شفیع کدکنی در بیشتر اشعارش سمت‌گیری اجتماعی دارد و با نگاهی باریک و ژرف به جامعه و افراد آن نگریده و از آن دسته افراد جامعه که از میان همه زیبایی‌های کبوتران، سایه و سرگین آن‌ها را می‌بینند و از دیدن آن همه زیبایی غافلند، شکوه کرده و از بسیاری معایب و مساوی جامعه پرده برداشته و دردمندان از تنگنای آواز و خشکسال واژه و سیم‌رغ و کیمیا شدن و بر باد رفتن آرزوهای بشر نالیده اما باین همه سخت معتقد است که:

این شعله فزاینده و زنده است چون بوی بهاران به همه دهر وزنده است

(شفیع کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۰۴)

ه) هدایت‌گری و حفظ کرامت انسانی

در باب هدایت‌گری، لوکاچ مراتب تقدیر و تشکر خود را از ماکسیم گورگی، این چنین ابراز می‌دارد: گورگی برای ما نویسندگان که بود؟ می‌گوییم او الگوی ما، استاد ما و مرشد ما بود. شایسته‌تر آن که آنچه گوته در سال آخر زندگانی خود درباره روابط خویش با نویسندگان جوانتر گفته است به یاد آوریم: «استاد ما کسی است که ما هنری را به راهبری او تمرین کنیم. آن هم هنری که همچنان که بدون رنج در آن به مهارت دست می‌یابیم، ما را پله به پله از قواعد اهلی آگاه کند، قواعدی که با عمل کردن به آن‌ها به طریق مطمئن تری به هدف مورد نظر خود می‌رسیم. گوته این قوه‌رهای بخشی را به این ترتیب خلاصه می‌کند که آنچه او به شاعران جوان آموخت آن است که شاعران زندگی خود را غنی تر و پرشورتر سازند. لب کلامش این است: «محتوای شعر، محتوای زندگی آدمی است.» (لوکاچ، ۱۳۷۳: ۳۲۱)

در ادامه لوکاچ می‌گوید: «اگر اکنون می‌کوشیم تا بگوییم ماکسیم گورگی، نویسنده و آموزگار و انسان، برای ما چه مفهومی داشت و پاسخ به این سوال در نخستین تلاش میسر نیست - ما در برابر وظیفه‌ای صرفاً ادبی قرار نداریم. در بالاترین و بهترین معنای واژه این وظیفه‌ای است سیاسی. این امر دربرگیرنده تعاریف و وظایف نویسندگان در مرحله فعلی تکامل زمان پیشرفت مقاومت ناپذیر جنبش استاخانوف. زمان پیروزی دموکراسی پرولتاریایی و دوران حذف امتیازات طبقاتی و آغاز حذف تمایز اجتماعی میان شهر و روستا و کارگری و فکری است.» (همان)

بنابر این «گوته‌رهای بخش اعلام می‌کند که فرهنگ زندگی شالوده فرهنگ هنری و ادبی است.

فرهنگ ادبی چیست؟ برتر از هر چیز آگاهی از عظمت انسان است. توانایی دیدن عظمت انسان در همه جا، جاهایی که انسان خود را در زندگی صادقانه متجلی می‌سازد اگرچه در شکل‌های پنهانی و ناقص که کاملاً توصیف‌گر او نیست.» (همان: ۳۲۳)

این حرمت داشتن عظمت زندگی انسان شالوده‌ای است که فرهنگ ادبی گورگی بر آن بنا شده است. گورگی چنین پرورده شده بود که بزرگ‌ترین نویسنده زمان خود باشد؛ زیرا آن فرهنگ ادبی که او برای خود به دست آورده بود برآمده از فرهنگ زندگی بود - زندگی در بدترین شرایط سرمایه‌داری آسیایی و بیداد تراریسم. وی در خاطراتش می‌گوید: بعضی چیزها در زندگی واقعی ما، یا به عبارت دیگر چیزهای مثبت و نادری در زندگی واقعی ما وجود دارد که باید دقیقاً همان‌طور که هست به نمایش درآید نه به شکلی دیگر و سپس «من هنوز نمی‌توانم بپذیرم که چنین جلوه‌های کمیاب آرمانی احساس را شاعر ممکن است، به هوای فلان عقیده جزمی محبوب خود، به دلخواه تحریف کند.» (همان: ۳۲۴)

ارائه تصویری مثبت از اشخاص و عناصر و اسطوره‌های ملی ایرانی، هم از شگردهای هنری شفيعی کدکنی است. ستایش قهرمانان و استقامت در راه انسانیت و تحمل شدائد برای اعتلای آن در افق اندیشه شفيعی عین حفظ کرامت انسانی است.

م. سرشک اعتقاد دارد باید برای هدایت نسل‌های بعدی و حفظ ارزش‌های انسانی از جان و نفس مایه گذاشت. «هر گوشه‌ای از این حصار پیر / صد بیژن آزاده در بند است / خون سیاوش جوان در ساغر افراسیاب پیر / می‌جوشد.» (شفيعی کدکنی ۱۳۷۶: ۱۲۵)

«چه بهاری است خدا را! که در این دشت ملال / لاله‌ها آینه خون سیاوشانند» (همان: ۳۰۱)

عشق در لوکاچ و شفيعی

«عشق ورزیدن! به چه کسی می‌توانم طوری عشق‌بورزم که موضوع عشقم در مسیر عشقم نایستد؟ چه کسی نیروی کافی دارد، چه کسی می‌تواند همه چیز را در درون خود جای دهد، تا عشقش مطلق و نیرومندتر از هر چیز دیگری شود؟ چه کسی آن قدر بالاتر از دیگران است که کسی که به او عشق می‌ورزد هیچ‌گاه نتواند از او چیزی بخواهد و هیچ‌گاه در برابر او محق نباشد - تا عشقش که نثارش می‌شود، عشقی مطلق باشد؟» (لوکاچ، ۱۳۸۲: ۶۰)

«عشق ورزیدن: تلاش برای آن که هیچ‌گاه نتوان محق بود این توصیف کیرکگور از عشق است علت نسبت تمامی مناسبات انسانی، علت افت و خیز آن‌ها و در نتیجه علت حقارت آن‌ها این است که اینک یکی محق است و آنک دیگری؛ با اینک یکی بهتر و شریف‌تر و زیباتر و آنک دیگری، ثبات و وضوح فقط در صورتی امکان دارد که عاشق و معشوق به لحاظ کیفی با یکدیگر متفاوت باشند. یکی چنان بالاتر از دیگری باشد که مسئله‌ای درست و غلط (به وسیع‌ترین معنا) هیچ‌گاه حتی به عنوان مسئله هم قابل طرح نباشد.» (همان: ۶۰)

«به نظر من [لوکاچ] این ریشه دیانت کیرکگور بود. فقط به حفظ می‌توان این‌گونه عشق‌ورزید و لاغیر کیرکگور زمانی نوشته بود که خدا نیاز انسان است و انسان به این نیاز تمسک می‌جوید تا از تیره‌بختی خود بگریزد و بتواند زندگی خود را تاب‌آورد. اما خدای کیرکگور بسی فراتر از هر تخت انسانی جلوس کرده و با ورطه‌هایی مطلق از هرچیز انسانی جدا شده است - پس مگر می‌توانسته به کسی کمک‌کند تا زندگی بشری خود را تاب‌آورد؟ به نظر توانسته است، و درست به همان دلیل کیرکگور نیاز داشت که زندگی مطلق باشد، چنان استوار و محکم باشد که هیچ‌چیز نتواند تکانش دهد، عشق او به امکان درآغوش گرفتن کل نیاز داشت، بدون هیچ‌گونه اما و اگر.» (همان: ۶۱)

«او به عشقی فارغ از مسائل نیاز داشت، عشقی که در آن اینک یکی و آنک دیگری بهتر نیست، عشق من فقط به شرطی قطعی و بی‌چون‌وچراست که من هیچ‌گاه برحق نباشم: و این قطعیت را فقط خدا می‌تواند به من بدهد. کیرکگور می‌نوشت: به کسی عشق‌می‌ورزی، و می‌خواهی همواره در برابرش نابرحق باشی، لیکن دریغا، او به تو وفادار نبوده، و هر قدر هم که این امر به دردت آورد باز علیه او برحق هستی و در عشق‌ورزیدن عمیقت به او نابرحق.» (همان)

عشق زاییده حسن است و حسن باید در قالب ترکیبی جای‌گیرد. جمال‌پرستی جزو اصول عارفانه شده، مهمترین تکیه‌گاه شرعی آن این حدیث است: «ان الله جمیل و یحب الجمال» و آن را چنین تعبیر کرده‌اند که خدا محضر جمال ازلی و زیبایی کل است و زیبایی آدمیان جزو تابشی و عنایتی از آن کل است. (پهلوان شمس‌ی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۰۴)

جان آدمی به خدا روی می‌آورد، زیرا نمی‌تواند بدون عشق بزید، و خدا هر چه دل عاشق می‌خواهد به او می‌دهد. «هیچ‌گاه تردیدهای عذابناک مرا از او دور نمی‌کند، هیچ‌گاه این فکر مرا نمی‌رباید که شاید علیه او برحق از کار درآیم. من در برابر خدا همواره نابرحق هستم.» (لوکاچ، ۱۳۸۲: ۶۲)

شفیعی کدکنی می‌سراید:

خنده‌ات اینینه خورشیدهاست در نگاهت صد هزار اهورهاست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میوه‌ای شیرین‌تر از تو کی دهد باغ سبز عشق کوبی متتهاست

(شفیعی کدکنی ۱۳۷۶: ۱۸)

و یا در:

نای عشقم تشنه‌لب‌های تو خامش‌م دور از تو و اوای تو

مستم از یک لحظه دیدارت هنوز وه چه مستی‌هاست در صهبای تو

(شفیعی کدکنی: ۲۳)

در شب من خنده خورشید باش افتاب ظلمت تردید باش

ای همای پرفشان در اوج‌ها سایه عشق منی جاوید باش

ای صبحی بخش می خواران عشق در شبان غم صباح عید باش

(همان: ۲۵)

از آنجاکه عشق خمیرمایه شعر است، مایه شگفتی نیست اگر رخسار زیبای آن در شعر شفیعی-کدکنی نیز پیدا شود. ولی چهره عشق در شعر او با سیمای عشق در شعر دیگران دیگرگونه است، عشق او عشقی والا و مقدس و سرچشمه‌گرفته از عواطف عالی انسانی است، هرچند در زبان او هم تلاشی در توجیه عشق دیده می‌شود. اما این اندیشه عاشقانه همان اندیشه‌ای است که در فضای شعر حافظ نیز در گردش است. مفهوم عشق در زبان شفیعی کدکنی همان اندیشه‌های حافظانه است که گاه با روایت رمزی و پیام‌های اجتماعی نیز پیوندمی خورد:

بخوان به نام گل سرخ و عاشقانه بخوان حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی

(همان: ۲۶)

این عشق در شعرهای تغزلی شاعر چند آهنگ و هدف دارد. هدف‌های اخلاقی و انسانی و اجتماعی و انتقادی.

«عشق در زبان او وسیله‌ای می‌شود رمزی برای بیان دیگر نیات و اندیشه‌ها.» (عباسی، ۱۳۷۸: ۱۰۰)

در هزاره دوم آهوی کوهی در ستایش عشق می‌سراید:

عشق یک واژه نیست یک معناست نردبانی به عالم بالاست

مرگ با زندگی گره چون خورد عشق، در عمق اینه پیداست

هنر مردن است ای عشق که چنین جاودانه و زیباست؟

...گل سرخی که صبح رستاخیز مایه مستی مشام خداست...

عشق، گم کردن من و تو و اوست هرچه گم کرده ای همه انجاست

(شفیعی کدکنی ۱۳۸۵: ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳)

شاعر معنی حیات را در عشق می‌جوید (هزاره: ۱۹۱) و پس از آن شاعر ما را به جست‌وجوی قاره عشق فرامی‌خواند (هزاره: ۱۹۵) و سفارش می‌کند که عشق‌ورزی را از سپیدار باید آموخت که:

همه شب نخفته به امید صبح به امید دیدار خورشید صبح

(همان: ۱۹۸)

نتیجه‌گیری

شفیعی کدکنی همچون مصلحی اجتماعی، که دارای دغدغه‌های انسانی اجتماعی و سیاسی است، احساس مسئولیت در قبال جامعه خویش دارد و آرمان‌های خود را با بهره‌گیری از ارزش‌های والای خدادادی به انسان مطرح می‌کند و مقوله‌هایی چون عشق و آزادگی و معرفت و در رأس آنها (عرفان اجتماعی) را در اشعار خود گنجانده است. لوکاج نیز با خودآگاهی اخلاقی به فداکاری می‌رسد و پیکار طبقاتی را در جهت رسیدن به آرمان‌شهری لازم می‌داند که در آن اثری از بی‌عدالتی و وابستگی اقتصادی نیست.

لوکاج و شفیعی به‌عنوان هنرمند و مصلح در اندیشه‌های هنری خویش با نگاهی ژرف به جایگاه اجتماع، انسان و زندگی به دنبال مؤلفه‌هایی هستند تا در فرآیند ارتباط احساسی و زمینی و آسمانی هویت انسان جلوه و جلای خود را نشان دهد. آن‌ها بر این باورند که رشد و شکوفایی ارزش‌های اخلاقی و انسانی چه از طرف انسان‌ها و چه از طرف حاکمیت‌ها بستری را در جامعه فراهم می‌سازد که در آن یکرنگی با امید به شکوه راز خلقت چهره خود را در خوش‌اخلاقی، محبت و دلسوزی، ایثار و مثبت‌اندیشی آشکار می‌کند و کرامت انسانی را به‌ارمغان می‌آورد. شفیعی و لوکاج سربند این مسیر عارفانه اجتماعی را با عشق تعریف می‌کنند و معتقدند که عشق سرآغاز این راه آسمانی است.

منابع و مأخذ

۱. امری، جورج، (۱۳۸۵)، جورج لوکاچ، ترجمه عزت‌الله فولادوند تهران: ماهی.
۲. پهلوان‌شمسی فاطمه، نیازی شهرزاد، بلوری مریم (۱۳۹۹) اندیشه‌های عرفانی دهلوی در شرح محبت‌نامه جامی، فصلنامه عرفانی، دوره ۱۶، شماره ۶۳، صص: ۱۹۳-۲۱۵.
۳. جعفری محمدتقی، (۱۳۷۱) عرفان در ارتباط چهارگانه انسان، مجله حضور، ش ۵ و ۶ و ۸ و ۱۳.
۴. جعفری جزئی، مسعود، (۱۳۷۸)، سفرنامه باران، نقد و تحلیل و گزیده اشعار شفیعی-کدکنی، به‌کوشش حبیب‌الله عباسی، تهران: سخن.
۵. حسن‌زاده‌نیری، محمد؛ جمشیدی، رضا، (۱۳۹۴)، «کهن‌الگوی اینار با نگاهی به حلاج در اشعار شفیعی کدکنی و آدونیس»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره سوم، شماره ۱، بهار و تابستان.
۶. خدادادی‌مه‌آباد، معصومه، (۱۳۸۷)، روانشناسی و ادبیات، همایش ملی پژوهش‌های نوین در زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی ورامین.
۷. سجادی، سیدجعفر، (۱۳۸۹)، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران: طهوری.
۸. سهروردی، شهاب‌الدین، (۱۳۶۲)، عوارف‌المعارف، ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی، به‌اهتمام قاسم انصاری، تهران: علمی و فرهنگی.
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، تهران: سخن.
۱۰. عباسی، حبیب‌الله، (۱۳۸۷)، سفرنامه باران، نقد و تحلیل و گزیده اشعار شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۱. عظیمی، میلاد، (۱۳۷۸)، سفرنامه باران، نقد و تحلیل و گزیده اشعار شفیعی کدکنی به-کوشش حبیب‌الله عباسی، تهران: سخن.
۱۲. فیضی، کریم، (۱۳۸۸)، صد سال تنهایی (در باب آراء شفیعی کدکنی)، تهران: اطلاعات.
۱۳. قدیمی، مهدی، (۱۳۸۶)، نگرش جامعه‌شناختی به زمینه‌های اجتماعی پیدایش عرفان و تصوف و نقش آن در تحولات تاریخی اجتماعی ایران، مجله عرفان اسلامی (ادیان و عرفان)، زمستان، دوره ۴، ش ۱۴.
۱۴. لوکاچ جورج، (۱۳۸۲)، جان و صورت، ترجمه رضا رضایی، تهران: ماهی.
۱۵. _____، (۱۳۸۶)، نویسنده نقد و فرهنگ، ترجمه علی‌اکبر معصوم‌بیگی (۱۳۷۳)، پژوهشی در رئالیسم اروپائی، ترجمه اکبر افسری، تهران: علمی و فرهنگی.

۱۶. محمدی لکه‌سر، علیرضا؛ شملزاری، حمزه، (۱۳۹۵)، نگاه استادان زرین‌کوب و شفیعی-کدکنی به عرفان، مقایسه‌ی تحلیلی رویکردها، مبادی و پی‌آمدها، مجله مطالعات عرفانی، دوره ۲، ش ۲۴، پائیز و زمستان، صص: ۱۵۷-۱۸۰.
۱۷. مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۷۱)، مثنوی معنوی، به‌کوشش محمد استعلامی، چاپ سوم، تهران: زوآر.
۱۸. موخ‌دیان‌عطار، علی، (۱۳۸۸)، مفهوم عرفان، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۹. یثربی، یحیی، (۱۳۸۶)، پژوهشی در نسبت دین و عرفان، قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

A Study of Social Mysticism in the Artistic Thoughts of Shafi'i Kadkani and George Lukach

Akram Qarqarachi

PHD Student, Department of Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran

Shahriar Hassanzadeh*

Assistant professor, Department of Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran.

Nasser Naseri

Assistant professor, Department of Persian Language and Literature, Khoy Branch, Islamic Azad University, Khoy, Iran

Abstract

Social mysticism is a mysticism that looks at society with three elements of guidance, education and guardianship and has different levels, which are Rationality, Spirituality, Freedom, Justice. According to the three mentioned elements, the mystic should move the society towards becoming rational, becoming spiritual (freedom or inner freedom), external freedom (social freedom) and then social justice in different dimensions and this will be possible at the minimum level of intellectual and spiritual growth of the society. According to Lukach, by returning to the original and spiritual values, man can water his confused and needy soul, and Provide pleasure and satisfaction in transcendental and divine concepts such as helping others, compassion and altruism. Shafi'i Kadkani is also one of the leading poets in the social and cultural fields with human concerns and a sense of responsibility for his homeland, people and society of his time and Knowledge speaks of love, humanity and freedom and moral consciousness George Lukach did not know anything other than sacrifice, and to achieve social objectives, methods and theories presented to explain that Ultimately, it will lead to the establishment of order in society, an order in which the era of economic dependence, which leads to the decline of human dignity, comes to an end. With this aim, the present article examines their artistic thoughts and sayings.

Keywords:

. George Lukach, Shafi'i Kadkani, Social Mysticism, Artistic Thoughts

* Corresponding Author: sha_hasanzadeh@yahoo.com



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی